

# حقوق بشر از دیدگاه اسلام و غرب

سید مهدی سیدیان - قاسم شعبان نیا

مجله معرفت، ش ۹۳، شهریور ۸۴

**چکیده:** نویسندگان مقاله با تعیین نسبت حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل، از میان نظریات مطرح دوگانگی یا وحدت این دو، هیچ یک را نمی‌پسندند؛ با وجود این در نتیجه‌گیری به مونیسیم با برتری حقوق داخلی مشروط بر آنکه حقوق داخلی بر اساس معیارهای صحیح و خصوصیات ملکی یک ملت به وجود آمده باشد، می‌رسند. آن‌گاه در بررسی حقوق بشر از منظر اسلام و غرب، به اختلاف مبنایی آنها می‌پردازند و در شمار انتقادات اساسی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر به یک سویه بودن، عدم توجه به فرهنگ‌های ملل مختلف، بی‌تفاوتی نسبت به دین و مذهب، ابهامات مفاد آن و فقدان ضمانت اجرایی حقوق بشر جهانی اشاره می‌کنند. در پایان به یکی از محوری‌ترین مفاهیم حقوق بشر غربی یعنی آزادی در ابعاد گوناگون آن می‌پردازند.

## ۱. حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل

### الف - رابطه حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل از دیدگاه غرب

در این زمینه می‌توان به سه دیدگاه اشاره کرد که دو دیدگاه را حقوق دانان غرب و دیدگاه سوم را اندیشمندان اسلامی ارائه نموده‌اند.

حقوق دانان غربی در زمینه رابطه حقوق بین‌الملل، دو دیدگاه کاملاً متفاوت ارائه کرده‌اند. یک دیدگاه که در قدیم طرف‌داران بیشتری داشته است، نظریه ثنویت یا دوگانگی حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی است. این نظریه بر این امر تأکید دارد که اصولاً حقوق بین‌الملل از نظر مبانی، تشکیلات، قلمرو و موضوع و نیز از جنبه اجرا با حقوق داخلی کاملاً متفاوت

بازتاب اندیشه ۶۹

۶۶

حقوق بشر از  
دیدگاه  
اسلام و غرب

است. بنابراین حقوق بین‌الملل برای افراد کشور الزامی نیست و هر یک از دو حقوق در قلمرو مخصوص به خود لازم‌الاجرا هستند و در ظرف تعارض، حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل مقدم است مگر اینکه قوه مقننه مقررات بین‌الملل را همانند مقررات داخلی تصویب کند.

دیدگاه دیگر، نظریه وحدت دو حقوق است که بیشتر حقوق‌دانان کنونی بدان معتقدند. بر اساس این دیدگاه، تمام اختلافات بین حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل صوری است و این اختلافات به معنای دوگانگی این دو حقوق و عدم ارتباط این دو با یکدیگر نیست. بنابراین نظر، در مواردی که کشوری موجبات ضرر و زیان کشور دیگر یا اتباع آن را از طریق وضع مقررات داخلی متضاد با حقوق بین‌الملل یا هر عامل دیگری فراهم کرده باشد، عذر او در برابر سازمان‌های بین‌المللی به استناد قانون اساسی یا دیگر مقررات داخلی، پذیرفته نیست.

#### ب- رابطه حقوق داخلی با حقوق بین‌الملل از دیدگاه اسلام

طبق نظریه وحدت دو حقوق، کشورها برای هماهنگی با مقررات بین‌المللی از همه ارزش‌های مکتبی خویش باید چشم‌پوشش و در داخل کشورشان نیز در صدد اجرای کامل این ارزش‌ها نباشند و این چیزی است که لاقلاً از دیدگاه اسلام نادرستی آن آشکار است. در این دیدگاه دولت اسلامی می‌تواند در چارچوب معیارهای اسلامی مقرراتی وضع کند یا به پیشنهادهایی پاسخ مثبت دهد و حقوق بین‌الملل نیز موظف است که روشی را برگزیند که در عین هماهنگی با ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های متفاوت ملت‌ها، مشکلات جهانی را حل کند. اسلام با این هم‌فراوانی گذشته و دیگران را موظف می‌کند که از دیدگاه‌های متعارض با توحید و خداپرستی دست بردارند و به سوی حقوق بین‌الملل الاهی گام بردارند.

#### ۲. حقوق بشر از منظر اسلام و غرب

بین اندیشمندان اسلامی و متفکران غربی در مسئله حقوق بشر، اختلاف‌های مبنایی وجود دارد. یک مورد اساسی و مبنایی به تعریف قانون صحیح و معتبر برمی‌گردد. متفکران غربی قانونی را معتبر می‌دانند که موافق با خواسته‌های انسان‌ها و در راستای انسان‌محوری باشد. از این‌رو، منشأ اعتبار قانون را آراء و خواسته‌های مردم می‌دانند.

اما از دیدگاه اسلام قانونی صحیح و معتبر است که از سوی خدا و از طریق وحی به دست ما رسیده باشد و مطابق با مصالح واقعی انسان‌ها باشد و از این‌رو، ارزش قانون به مطابقت با مصالح مادی و معنوی انسان‌ها است. طبق این دیدگاه، بشر تکویناً و تشریحاً بنده خداوند

متعال است و برخلاف متفکران غربی که انسان را در برابر خدا هم آزاد می‌پندارند، بر تسلیم و فرمان برداری انسان‌ها در برابر خدا تأکید می‌ورزد.

دعوت انبیا هم بر اساس عبودیت خداوند شکل گرفته است: «واذ اخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدون الا الله<sup>۱</sup>؛ و زمانی که از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم که جز خدا کسی را پرستش نکنند».

از دیدگاه اسلام، واضع قوانین خداوند است و در قرآن کریم در مورد افرادی که بدون توجه به این نکته، به وضع قوانین می‌پردازند آمده است: «انهم كانوا اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون<sup>۲</sup>؛ اینان این‌گونه بودند که تا به آنها گفته می‌شد خدایی جز خدای یگانه نیست سرپیچی می‌کردند».

### ۳. انتقادات اساسی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر

الف - تدوین اعلامیه حقوق بشر یک‌سویه بوده و مطابق با فرهنگ خاص وضع‌کنندگان آن است، از این‌رو آداب و رسوم دیگران را در نظر نگرفته است. افزون بر اینکه، مبنای نظری بسیاری از طرف‌داران اعلامیه با مبانی فکری اندیشمندان دیگر در تضاد است، به عنوان مثال، این اعلامیه بر مبنای اندیشه اصالت فرد بنا شده و قائل به تساوی حقوق همه انسان‌ها است در حالی که بسیاری از متفکران چنین اندیشه‌ای را بر نمی‌تابند. پس برای حل این مشکل و برای پیشرفت حقوق بشر بایستی دیدگاه‌های مختلف بررسی شده، اختلافات کاملاً متمایز گردد و با توجه به تعارضی که هر گروه و نظام حاکم بر کشورها از حقوق بشر دارد با همان ضوابط، پای‌بندی آن کشور خاص به حقوق بشر بررسی شود.

ب - بی‌تفاوتی اعلامیه جهانی حقوق بشر نسبت به دین و مذهب.

ج - ابهامات در مواد اعلامیه حقوق بشر و میثاق آن.

د - عدم ضمانت اجرایی حقوق بشر جهانی.

## ● اشاره

۱. نویسندگان در رهیافت انتقادی به حقوق بشر غربی، به نارسایی‌های تئوریک حقوق بشر غربی اشاره کرده‌اند. مبنای فکری آنان در این رهیافت، توحید محوری بوده است. به همین دلیل به درستی تصریح کرده‌اند که یکی از اساسی‌ترین اختلاف‌مبنایی بین اندیشمندان اسلامی و غربی در مسئله حقوق بشر، ملاک اعتبار قواعد و مقررات حقوقی

بازتاب اندیشه ۶۹  
حقوق بشر از  
دیدگاه  
اسلام و غرب

است. مبنای مشروعیت و صحت قوانین از دیدگاه اسلام اراده تشریحی خدای متعال است که از طریق وحی آشکار می‌شود؛ گو اینکه به مقتضای حکمت الهی اراده تشریحی منطبق و مبتنی بر مصالح واقعی و همه‌جانبه انسان‌هاست. درحالی‌که ملاک اعتبار قوانین در اندیشه متفکران غربی، تمایلات و هوی و هوس انسانی است، چه اینکه در نظر آنان، انسان محور و کانون ارزش‌هاست از این‌رو خواست او باید مبنا قرار گیرد.

با این همه ریشه‌های این دیدگاه و آثار و نتایج و نیز لوازم حقوقی چنین نگرشی در مسئله حقوق بشر تبیین نشده است. و حال آنکه شایسته بود با تعمق بیشتر در آثار و افکار اندیشمندان اسلامی به این نکات توجه می‌شد. مرحوم علامه جعفری، یادآوری می‌کند، اساسی‌ترین حقوق بشر آن است که انسان یعنی موضوع حقوق بشر را در حوزه ارزش‌ها تعریف کنیم. به عبارت دیگر موضوع حقوق بشر، انسان است، اما این انسان کیست؟ نسبت او با پروردگار عالمیان چیست؟ ماهیت وجودی او چیست؟

در اندیشه اسلامی انسان مخلوق و بنده حضرت پروردگار و خدای عالمیان خالق و مالک و رب‌العالمین است، به همین جهت او که ربوبیت تکوینی جهان به دست اوست، صاحب ربوبیت تشریحی و قانون‌گذاری است. انسان چه بخواهد چه نخواهد، چه بداند و چه نداند، وجودش و تمام هستی او عاریتی از جانب خدای متعال است و اگر چنین است او بنده است و نمی‌تواند حتی برای خود تعیین تکلیف کند. این است که تفکر غربی تفکر شرک‌آمیز و الحادی قلمداد می‌شود. در تفکر الحادی غرب، انسان، از همه چیز حتی از خدا آزاد پنداشته می‌شود چنان‌که آیزایا برلین می‌گفت: «انسان آزاد است و هیچ کس نباید در زندگی او مداخله کند، زیرا زندگی هر کس متعلق به خود اوست نه متعلق به جامعه یا خدا یا هیچ کس دیگر، پس هر کاری که بخواهد مجاز است انجام دهد و از هر قید و بندی رهاست». بر همین اساس یکی از مؤلفه‌های فکری لیبرالیسم غرب، خویشتن - مالکی (self-possession) است. و این تفکر اومانیستی است که به اباحه‌گری منتهی می‌شود. رهیافت‌های انحرافی و انحطاطی در غرب مانند لذت‌گرایی، سودگرایی، پراگماتیسم و... در حوزه اندیشه‌های اخلاقی، حقوقی و سیاسی ناشی از این مبنا و پایه نادرست است.<sup>۱</sup>

۲. در تعیین نحوه رابطه حقوق داخلی با حقوق بین‌الملل در میان صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل، نظریات گوناگونی مطرح شده است. در این مقاله اولاً نظریات فوق ناقص و نادرست بیان شده و ثانیاً نظریه اسلام به صراحت بیان نشده است ثالثاً هیچ یک از تأیید یا انکارها نسبت به نظریات فوق تبیین و مستدل نگشته است. به عنوان مثال، در نظریه ثنویت

۱. رک: ۱. حقوق بشر در دو نظام جهانی اسلام و غرب، علامه محمدتقی جعفری؛ ۲. حقوق و سیاست (جزوه پلای کپی)، ج ۲؛ آیه الله محمد تقی مصباح یزدی؛ ۳. لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط به آنتونی آربلاستر، ترجمه عباس مخبر

یا دوگانگی حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی، با این استدلال که هر یک از آنها قلمرو مخصوص به خود دارند و در دو حوزه جداگانه حکمفرما هستند، پس چگونه تعارض بین این دو مطرح می‌شود تا به دنبال راه حلی برای تعارض باشیم و بگوییم «در ظرف تعارض، حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل، مقدم است مگر اینکه قوه مقننه مقررات بین‌الملل را همانند مقررات داخلی تصویب کند». این مسئله در نظریه وحدت دو حقوق مطرح می‌شود و در این نظریه نیز دو رویکرد متفاوت وجود دارد و هر کدام نیز برای خود استدلال‌هایی را مطرح می‌کنند.

برخلاف موضع‌گیری منفی شدید نگارندگان مقاله نسبت به نظریه وحدت حقوق، آنچه را که آنان به عنوان لازمه این نظریه ذکر کردند. یعنی «کشورها برای هماهنگی با مقررات بین‌الملل از همه ارزش‌های مکتبی خویش باید چشم‌پوشی و در داخل کشورشان نیز درصدد اجرای کامل این ارزش‌ها نباشند»، نظریه صحیح به عنوان دیدگاه اسلام، همین نظریه وحدت حقوق است لیکن با برتری حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل و یا نظریه جدیدی که به زودی بیان خواهیم کرد. علاوه بر آنچه در این مقاله ذکر شده است تنها یک رهیافت است و نقدی هم که گفته شد نسبت به همه نظام‌های حقوقی حاکم بر جهان، اعتبار ندارد چه آنکه اکثر نظام‌های حقوقی حاکم بر جهان، سکولار بوده و نسبت به ارزش‌های مکتبی، چه در حقوق داخلی و چه در حقوق بین‌الملل، اگر نگرش منفی نداشته باشند، بی‌تفاوت و خنثی هستند.

در تعیین مناسبات حقوق بین‌الملل با حقوق داخلی دو دیدگاه کلی، در بین حقوق‌دانان به ویژه اندیشمندان حقوق بین‌الملل وجود دارد. یکم - نظریه مؤنسیسم (monism): در این نگرش، مجموعه قواعد و مقررات حقوقی، خواه حقوق داخلی یا بین‌المللی، مجموعه واحدی است، زیرا هر کشوری، نظام حقوقی خود را چه در قلمرو داخلی کشور خود و یا در مناسبات بین‌المللی، بر اساس مبانی و هنجارهایی تنظیم می‌کند. از این رو، یکی از دو حقوق، به عنوان نظام هنجاری حقوق پایه، و دیگری بر اساس اصل تبعیت (Subordination) و نظام سلسله مراتبی، از قواعد حقوقی پایه پیروی می‌کند. در اینکه کدام یک از حقوق داخلی یا حقوق بین‌الملل باید به عنوان نظام هنجاری پایه و دیگری تابع آن باشد دو رهیافت اتخاذ شده است:

الف - مؤنسیسم با بهتری حقوق داخلی: با این استدلال که حقوق داخلی از حیث تاریخی، منطقی و نیز از حیث خصوصیت و ساختار حقوقی مقدم و کامل‌تر از حقوق بین‌الملل است، معتقدند حقوق بین‌الملل بر پایه صلاحیت‌های اخذ شده از حقوق داخلی قرار دارد. در این حالت حقوق بین‌الملل یک حقوق عمومی خارجی است و در آخرین مرحله به قواعد حقوق داخلی بستگی پیدا می‌کند. بنابراین حقوق بین‌الملل برگرفته و منبعث از حقوق داخلی است. زورن، فراندیر، اریخ کافمن در این دسته قرار دارند.

ب- مونیسم یا تقدم و برتری حقوق بین الملل: با این استدلال که منشأ به رسمیت شناختن کشورها و نیز مرجع تعیین و تحدید صلاحیت کشورها حقوق بین الملل است و در روابط بین الملل، بر اساس موازین پذیرفته شده همه کشورها، مقررات حقوق داخلی با حقوق بین الملل ارزیابی می شود و لذا در صورت تخلف از موازین بین المللی، نظریه مسئولیت بین الملل کشورها مطرح می گردد، همچنان که قاضی بین المللی نمی پذیرد کشوری که عامل یک عمل غیر مشروع خسارت بار است، به بهانه حقوق داخلی از مسئولیت فرار کند و انگهی گسترده هدف حقوق بین الملل که تحقق سعادت همه بشریت در سراسر گیتی است، به وضوح بر هدف حقوق داخلی که به مقیاس بسیار کوچکتری است، رجحان دارد و چنانچه قواعد حقوق بین الملل، بر حقوق داخلی مقدم نباشد، حقوق بین الملل و به تبع آن روابط بین المللی محکوم به هرج و مرج و در نهایت فنا و نیستی خواهد بود. و رویه بین المللی نیز در مجموع حاکی از اولویت بخشی حقوق بین الملل بر حقوق داخلی است. در ماده ۲۷ کنوانسیون حقوق معاهدات وین ۱۹۶۹ ذکر شده است که یک طرف معاهده نمی تواند به مقررات حقوق داخلی خود استناد جسته و بدین وسیله عدم اجرای آن معاهده را توجیه کند. بنابراین، حقوق بین الملل، در نظام حقوقی مبتنی بر سلسله مراتب، مقامی فراتر از حقوق داخلی دارد و حقوق داخلی ناشی و مشتق از حقوق بین الملل و در نتیجه تابع آن است. لذا «کلسن» از «اشتقاق» (Derivation) یا «نیابت» (Deligation) حقوق داخلی از حقوق بین الملل سخن گفته است. کونز، وردروس، لئون دوگی، ژرژسل، بورکن و پلی تیس در این دسته قرار دارند.

دوم - نظریه دو آلیسم (Dualism): در این نگرش، حقوق بین الملل و حقوق داخلی دو سیستم حقوق برابر، مستقل و جدا از یکدیگرند. طرف داران مکتب اصالت اراده (Volontarism\_Subjectivism) از جمله تری پُل، آنزیلوتی و اُپنهایم بر اساس اصل حاکمیت ملی و اصل آزادی اراده کشورها برای ایجاد قواعد حقوق بین الملل، معتقدند هر یک از این دو، جداگانه دارای اعتبار و خصوصیت الزام آور است. استدلال طرف داران دوگانگی حقوق بین الملل، جدایی این دو سیستم حقوقی از حیث مبانی (اراده یک جانبه یک کشور در حقوق داخلی و اراده مشترک چند کشور در حقوق بین الملل)، منابع (قوانین یا معاهدات)، تابعان (افراد و اتباع یک کشور یا کشورها و سازمان های بین المللی)، خصوصیت و ساختار حقوقی (تحول یافته و منسجم و دارای اقتدارات عالی یا ابتدایی، تکامل نیافته و فاقد اقتدارات عالی قانون گذاری و اجرا) و از حیث قلمرو اجرایی (داخل مرزهای جغرافیایی یک کشور یا در عرصه روابط بین المللی در حقوق داخلی و اعتباریابی حقوق بین الملل در داخل کشورها) آن است که مقررات بین المللی بر اساس راهکار «ادغام» و یا «احاله» مورد پذیرش حقوق داخلی قرار گیرد.

در بررسی نظریات فوق، از دیدگاه حقوق بین الملل، افزون بر آنکه برخی از این

تفاوت‌ها صورتی و یا کم‌اهمیت و برخی دیگر مانند جدایی قلمرو و استقلال کامل آنها از یکدیگر و تابعان نیز ناتمام است، برخی از استدلال‌ها نیز دارای اختلاف مبنایی هستند. اما آنچه که برای ما مهم است تبیین دیدگاه اسلام است. نظریه دوآلیستی در بین اندیشمندان و حقوق دانان اسلامی جایگاهی ندارد، زیرا:

اولاً: نظام حقوقی اسلام، نظامی واحد و دارای نگرشی توحیدی است، از این رو مبنای مشروعیت قواعد و مقررات حقوقی چه در داخل کشورهای اسلامی و چه در عرصه بین‌المللی، اراده و خواست خدای متعال است، و همان‌طور که به مقتضای حکمت الهی، حقوق داخلی مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی انسان‌ها است، در عرصه روابط بین‌الملل نیز در گستره‌ای وسیع‌تر، چنین است. منابع اعتباریابی و تشخیص و تعیین قواعد و مقررات آن‌گونه که مورد رضایت خدای متعال باشد، در داخل دولت‌های اسلامی و یا در تنظیم روابط بین‌الملل بر دو پایه است، یا وحی که در قالب قرآن و سنت بیان می‌شود و یا عقل. همه معاهدات و قرار دادهای نیز بر این اساس باید تنظیم گردد و گرنه، نه حقوق داخلی و نه معاهدات، هیچ یک معتبر و مشروع و لازم‌الاجرا قلمداد نمی‌شوند. بنابراین دیدگاه اسلامی، موافق با نظریه مؤنسیسم است.

ثانیاً: اینکه اسلام، از بین دو نظریه مطرح در مؤنسیسم طرفدار کدام یک از آنها است، اختلاف نظر وجود دارد. چنان‌که شاید اکثر حقوق دانان اسلامی مانند دکتر سید خلیل خلیلیان مؤنسیسم با برتری حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل را می‌پذیرند و یا برخی از اساتید حقوق بین‌الملل مانند دکتر محمدرضا ضیایی بیگدلی بر این باورند که مؤنسیسم با رهیافتی متفاوت از آنچه که در بین متفکران حقوق بین‌الملل غربی مطرح است صحیح است و آن مؤنسیسم با ارزش برابر حقوق بین‌الملل با حقوق داخلی است.

آنچه که مسلم و غیر قابل انکار است، تأیید نظریه مؤنسیسم از دیدگاه اسلام است چنان‌که «مارسل بوآزار» می‌نویسد: «قانون اسلام، قانونی است که جنبه عملی و جهانی داشته و کلیه اعمال بشری را دربرمی‌گیرد. بنابراین چگونه می‌توان تصور حقوق بین‌المللی کرد که از قانون کلی اسلام جدا بوده و مبتنی بر منابع مستقل و ضمانت اجراهای خاص باشد.»<sup>۱</sup>

طرف‌داران مؤنسیسم حقوقی با برتری حقوق داخلی اسلام بر حقوق بین‌الملل معتقدند، حقوق بین‌الملل باید بر اساس و مبنای اصول و ضوابط پذیرفته شده در قانون اساسی کشور یعنی حقوق داخلی آن استوار شود. در حقوق اسلامی نیز حقوق داخلی که فطری و الهی است باید به حکومت اسلامی جهت دهد تا عملکرد خود را در روابط بین‌المللی و پذیرفتن تعهدات خارجی شکل دهد.

بازتاب اندیشه ۶۹  
۷۲  
حقوق بشر از  
دیدگاه  
اسلام و غرب

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گرچه به هیچ یک از این نظریات تصریح نشده است، اما بر اساس اصل ۷۷ که مقرر می‌دارد «کلیه قراردادهای و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد» و طبق اصل ۴ «کلیه قوانین و مقررات باید بر اساس موازین اسلامی باشد» و اصل ۹۴ نیز تصریح می‌کند «کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید منطبق با موازین اسلام و قانون اساسی باشد و مرجع تشخیص آن شورای نگهبان (و در بُعد اسلامیت فقط فقهای شورای نگهبان) است، و بر اساس ماده ۹ قانون مدنی «مقررات عهدی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده، در حکم قانون است»، می‌توان نتیجه گرفت:

یک - معاهدات بین‌المللی مصوب مجلس شورای اسلامی، در حکم قانون عادی و دارای ارزش و اعتباری برابر است.

دو - تشریفات مربوط به انعقاد معاهدات بین‌المللی همانند تشریفات مربوط به وضع یک قانون عادی و تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان و امضای رئیس جمهور است.

سه - در صورت تعارض، قاعده مؤخر قاعده عادی مقدم را نسخ می‌کند خواه حقوق داخلی باشد یا حقوق بین‌الملل. پس می‌توان گفت که نظام حقوقی جمهوری اسلامی مبتنی بر مؤنسیسم با تساوی اعتبار حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل است، اما بسیار حائز اهمیت است که مبنای مشروعیت همه قواعد و مقررات و پذیرش هر گونه تعهد و التزامی، انطباق آن با مقررات شرعی و موازین اسلامی است و دیگر آنکه در هنگام انعقاد معاهدات و قراردادهای بین‌المللی، بنا به فرموده امام علی علیه السلام باید دقت لازم را به عمل آورد تا به بهانه‌های گوناگونی به دنبال بی‌اعتباری آن نباشند. «ولا تعقد عقداً تجوز فیہ العلل ولا تعولن علی لحن قول بعد التأكيد والتوثقه»<sup>۱</sup>.

از این رو، وجود قانون اساسی و نیازمندی تأیید معاهدات از سوی شوران نگهبان و انطباق آن با موازین شرعی و قانون اساسی که جزو حقوق داخلی است، دلیل برتری حقوق نیست چه آنکه قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز خود برگرفته از نظام حقوقی اسلام در بعد کلان‌تر است و انگهی در صدد بیان یک نظم عمومی حاکم در این قلمرو جغرافیایی با ساز و کار خاص است. نهایت آنکه به نظر می‌رسد صحیح‌تر آن است که مفهوم واقعی حقوق، از تجمع اصولی ناشی می‌شود که حاکم بر مجموع فعالیت‌های اجتماعی است و همچنان که در حقوق داخلی، یک اصول خاصی این مقررات را هدایت می‌کند، در عرصه بین‌الملل نیز اصول خاصی مانند اصل عدالت، دعوت، عزت، نفی سبیل، استقلال و مصلحت کشورهای اسلامی و ملل مسلمان حاکم است و از خودباختگی و پذیرش ولایت کفار و پشت گرمی و اطمینان به آنان یا دنباله‌روی از آنان نهی شده است.

۱. نهج البلاغه، تنظیم صبحی صالح، نامه ۵۳



اینکه رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «المؤمنون عند شروطهم الا ما حرم حلالاً أو أحل حلالاً»<sup>۱</sup> هم در حقوق داخلی حکم فرماست و هم در معاهدات بین‌المللی دولت اسلامی لازم‌الاجراست.

۳. حقوق بشر، با توجه به مفهوم آن یعنی حقوقی که بشر بماهو بشر دارد باید فارغ از هر حیثیت رنگ، مذهب، و... باشد از این جهت لازمه مفهومی حقوق بشر آن است که جهان‌شمول باشد. اما حقوق بشر غربی برخلاف ادعای بی‌جایی که دارد، نمی‌تواند جهانی باشد، زیرا به بشر بماهو بشر توجه نکرده است، بلکه به انسان بر اساس یک برداشت لیبرالیستی و در یک ابعاد خاص ماتریالیستی، توجه کرده است. تکسویه بودن حقوق بشر غربی ناشی از همین امر است. راهکار جهان‌شمولی حقوق بشر همان‌طور که علامه جعفری بیان داشته‌اند آن است که یا به مشترکات بشر توجه شود و آن فطرت و سرشت بشر است و حقوق بشر مبتنی بر حقوق فطری باشد (البته با رعایت ابعاد مادی و معنوی، آنچنان که انسان را در حقیقت وجودی او که بنده مخلوق خداست و هویت وجودی او در ارتباط با خدا شکل می‌گیرد و کمال و سعادت او نیز در حرکت به سوی او میسر می‌گردد) و یا با توجه به تنوع فرهنگی، همه فرهنگ‌ها مورد احترام واقع شوند. اما نظام حقوقی اسلام به دلیل ابتناء قواعد و مقررات حقوقی بر فطرت بشر، و با توجه به قاعده الزام به همان معتقدات و اصول پذیرفته شده ادیان دیگر و نیز رعایت اصل بنیادین عدالت در همه امور، جهان‌شمول است.

۴. اصالت فرد با برابری همه انسان‌ها با هم التزامی ندارد و در اسلام ضمن قبول و تأکید بر برابری همه انسان‌ها، اصالت فرد نفی نشده است بلکه ضمن احترام به اراده‌های اشخاص و آزادی عمل آنان به مصالح جمعی در هنگام تعارض، رجحان می‌دهد. پس نه اصالت فرد و نه اصالت اجتماع، بلکه هر دو در جایگاه خود باید قرار بگیرند. مهم‌ترین انتقاد بر اصل برابری در حقوق بشر غربی شعاری بودن و مهم‌تر بی‌ریشه بودن آن است، در تفکر اسلامی این برابری ریشه در نسبت یکسان همه ابناء بشر به خدا و انتساب آنان به یک پدر و مادر و مبنای ارزش نه بر طبیعت بلکه بر کرامت‌های اکتسابی و اختیاری دارد.